

## حمایت از تولید ملی در تجربه اقتصادهای آمریکای لاتین: نقد سیاست‌های نئولیبرال و تحلیل سیاست‌های نئوساختاری

سید حسین میرجلیلی\*

### چکیده

اقتصادهای آمریکای لاتین برای رشد تولید ملی و توسعه اقتصادی، تحول ساختار اقتصادی را با اتخاذ سیاست‌های ساختارگرایی از سال ۱۹۴۸ دنبال کردند. ساختارگرایی به خاطر مداخله بیش از حد در سازوکار بازار برای حمایت از تولید ملی و تبعات جایگزینی واردات، با انتقادهای زیادی مواجه گردید که منجر به زوال ساختارگرایی و ظهور دیدگاه‌ها و سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال در دهه ۱۹۸۰ در آمریکای لاتین گردید. طی دهه ۱۹۸۰ سیاست‌های نئولیبرال موسوم به اجماع واشنگتنی و تعدیل اقتصادی در اقتصادهای آمریکای لاتین اجرا شد. نتیجه آن گسترش فقر و نابرابری و عدم تعادلها و کاهش رشد تولید ملی بود. رویکرد نئوساختاری در نقد وضع ایجاد شده توسط سیاست‌های نئولیبرال در منطقه آمریکای لاتین ظهور کرد و توسط کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین و کارائیب، سیاست‌های موسوم به نئوساختاری را برای حمایت از رشد تولید ملی و توسعه اقتصادی در کشورهای آمریکای لاتین ارائه کرد. این سیاست‌ها شامل: تقویت توان رقابت، رشد اقتصادی همراه با برابری اجتماعی، حمایت‌گزینشی، اصلاح ساختارهای تولیدی، و حمایت از نوآوری و کارآفرینی است.

**کلیدواژه‌ها:** نئولیبرال، نئوساختاری، حمایت، تولید ملی، آمریکای لاتین.

### ۱. مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم و بدنبال استقلال کشورهای آمریکای لاتین، اقتصادهای آمریکای لاتین برای دستیابی به رشد و توسعه به حمایت از تولید ملی پرداختند.

\* دانشیار اقتصاد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. h.jalili@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۲۹

سازمان ملل کمیسینی برای توسعه آمریکای لاتین تشکیل داد. این کمیسیون سیاستهای تحول ساختاری را برای منطقه ارایه کرد. سیاستهای ساختارگرایی طی سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۸۰ در اقتصادهای آمریکای لاتین اجرا شد. مداخله گسترده دولت در بازار برای حمایت از تولید ملی منجر به وضعیتی گردید که ناکارآمدی متعددی بدنبال داشت و زمینه ظهور سیاستهای نئولیبرال را در دهه ۱۹۸۰ فراهم کرد. اجرای سیاستهای نئولیبرال عمدتاً با فقر و نابرابری و کاهش رشد تولید ملی در کشورهای آمریکای لاتین همراه بود. از سال ۱۹۹۰ به بعد کمیسیون سازمان ملل برای آمریکای لاتین سیاستهای موسوم به نئوساختاری را برای حمایت از تولید ملی و توسعه اقتصادی در منطقه آمریکای لاتین ارایه کرد. سازماندهی مقاله به ترتیب زیر است. پس از مقدمه در بخش دوم، نظریه و سیاستهای ساختارگرایی ارایه می شود. بخش سوم به ارایه چالش های اجرای سیاستهای ساختارگرایی اختصاص دارد. بخش چهارم، سیاستهای نئولیبرال و چالش های آن در دهه ۱۹۸۰ در آمریکای لاتین مطرح می شود. در بخش پنجم، سیاستهای نئوساختاری برای حمایت از تولید ملی و توسعه اقتصادی از سال ۱۹۹۰ به بعد تبیین می گردد. سرانجام نتیجه گیری آخرین بخش مقاله را تشکیل می دهد.

## ۲. ساختارگرایی آمریکای لاتین (۱۹۴۸-۱۹۸۰)

در سال ۱۹۴۸ که کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آمریکای لاتین و کارائیب Economic commission for Latin America and Caribbean (ECLAC) تشکیل شد، پیروی از سیاستهای تحول ساختاری برای دستیابی به توسعه اقتصادی در آمریکای لاتین آغاز شد. با کاهش قیمت صادرات مواد اولیه آمریکای لاتین و تشدید بحران تراز پرداخت های آنها و کمبود مداوم واردات محصولات صنعتی و با پیش بینی بدتر شدن وضعیت صادرات محصولات اولیه، اقتصاددانان اکلاک تحول ساختار اقتصاد داخلی از طریق توسعه صنعت را مطرح کردند. ساختار اقتصادی به عنوان عامل محدودکننده رشد تولید ملی و آسیب پذیری اقتصادهای آمریکای لاتین در اقتصاد بین الملل، دانسته شد. ساختارگرایان، سیاست صنعتی شدن براساس جایگزینی واردات را پیشنهاد کردند و خواهان بهبود رابطه مبادله برای صادرات محصولات اولیه و افزایش فرصت برای صادرات محصولات صنعتی توسط کشورهای در حال توسعه بودند. اما با وجود تنگناهای ساختاری، عرضه داخلی با مشکل مواجه بود. از منظر ساختارگرایان، ساختار فعلی اقتصادهای توسعه نیافته، تحت تأثیر نحوه ادغام این اقتصادها در نظام اقتصاد بین

المللی قرار دارد. این اقتصادها، عرضه کننده مواد اولیه ارزان قیمت به کشورهای پیشرفته صنعتی و بازار برای محصولات صنعتی کشورهای پیشرفته هستند. مادام که کشورهای توسعه نیافته دارای چنین ساختاری باشند، نمی توانند به رشد و توسعه اقتصادی دست یابند. تنها راه غلبه بر این مشکلات، تحول ساختار اقتصاد توسط دولت و توسعه بخش صنعت است. بنابراین در نظریه ساختارگرا، هدف توسعه عبارت است از تحول ساختاری در اقتصادهای توسعه نیافته، به نحوی که امکان تحقق رشد پایدار اقتصادی فراهم گردد. دستیابی به این هدف، مستلزم رها شدن از وابستگی به تقاضای خارجی برای صادرات محصولات اولیه و نیز پویایی بخش عرضه با صنعتی شدن از راه جایگزینی واردات است. (هانت، ۱۳۷۶، صص ۶۱-۶۵) از منظر ساختارگرایان ویژگی های ساختاری اقتصادهای توسعه نیافته عبارتند از: وجود بخش کشاورزی سنتی با تکنولوژی و بهره وری پایین، درکنار بخش مدرن با تکنولوژی پیشرفته با سرمایه خارجی برای تولید محصولات اولیه جهت صادرات ایجاد می شود. بخش زیادی از تولیدات بخش مدرن صادر و درصد زیادی از تجهیزات سرمایه ای و کالاهای مصرفی صنعتی مورد نیاز آن، وارد می شود. اقتصادهای توسعه نیافته قادر نیستند کالاهای سرمایه ای مورد نیاز بخش مدرن را طراحی و تولید کنند. عرضه داخلی، انعطاف ناپذیر است و کشش بالای درآمدی و کشش پایین قیمتی برای تقاضای واردات وجود دارد. خصوصیت های یادشده مانع پویایی رشد تولید داخلی می شود. توسعه اقتصادی باید ظرفیت درونی برای رشد اقتصادی با ثبات در کشورهای در حال توسعه را به وجود آورد. محدودیتهای اصلی توسعه اقتصادی همان خصوصیات ساختاری مذکور است. بنابراین، دولتها باید با هدف کمک به تولیدکنندگان بخش خصوصی به منظور تغییر ساختار، تنوع تولیدات و رشد اقتصادی پایدار، مداخله کنند و توصیه های سیاستی باید در چارچوب " جایگزینی واردات " تدوین شود. ابزارهای اصلی سیاستگذاری عبارتند از: تعرفه ها و سهمیه های وارداتی و سهمیه بندی ارزی، پایین بودن نرخ بهره در بخش رسمی اقتصاد، و معافیت های مالیاتی برای سرمایه گذاری صنعتی. سرمایه گذاری خارجی نیز برای عرضه اعتبارات مالی و تکنولوژی استفاده می شود. ساختارگرایی، بر دو جنبه مهم روابط اقتصادی خارجی کشورهای پیرامون - روند بلندمدت در " رابطه مبادله " و علل عدم تعادل در تراز پراختها- تاکید می ورزند. ساختارگرایان منتقد نظریه مزیت نسبی هستند و استدلال می کنند که بر خلاف پیش بینی این نظریه، منافع حاصل از تجارت، میان اقتصادهای صادرکننده مواد اولیه و اقتصادهای صنعتی، به طور

منصفانه، توزیع نمی‌شود. نقد دیگر ساختارگرایان این است که در کشورهای صنعتی، پیشرفت‌های مهمی در افزایش بهره‌وری به وقوع پیوسته است و طبق نظریه مزیت نسبی، باید در کاهش قیمت صادرات، منعکس شود، اما چنین اتفاقی روی نداد. از نظر پربیش این امر بدلیل عدم انعطاف رو به پایین دستمزدها و قیمت‌ها در کشورهای صنعتی بوده است. در عوض، کل منافع بهره‌وری در اقتصادهای پیشرفته صنعتی به شکل سود و دستمزد واقعی بالاتر جذب شده است. در نتیجه، رابطه مبادله برای کشورهای صادرکننده مواد اولیه، بهبود نیافت. از این رو، استنتاج نظریه مزیت نسبی مبنی بر اینکه اگر دو کشور در تولید دو کالا، بهره‌وری نسبی و داخلی متفاوتی داشته باشند، هر دو می‌توانند در تجارت بین‌الملل، سود ببرند، در دنیای واقعی مصداق ندارد. بنابراین اقتصادهای توسعه نیافته چاره‌ای جز تولید کالاهای صنعتی ندارند تا از منافع حاصل از افزایش بهره‌وری در تولید کالاهای اولیه و صنعتی، بهره‌مند شوند.

تحلیل‌های ساختارگرایانه بر ضرورت یافتن راهی برای کاستن از فشار بر تراز پرداخت‌های خارجی، تأکید دارند. ساختارگرایان، راه‌های پولی و نئوکلاسیک برای رفع مشکل عدم تعادل تراز پرداخت‌ها و نیز تورم داخلی را رد می‌کنند. مطابق مکتب پولی، فشارهای وارده بر تراز پرداخت‌ها، و تورم قیمت داخلی، هر دو علایم یک مشکل اند و آن تقاضای اضافی ناشی از افزایش سریع عرضه پول است. راه حل آن نیز انقباض پول داخلی و کاهش ارزش پول ملی به منظور کاستن از تقاضای ارز و افزایش درآمدهای ارزی است. از نظر ساختارگرایان، کاهش ارزش پول می‌تواند بر رشد تولید ملی و توسعه اقتصادی اثر نامطلوب به جای گذارد. نخست، به دلیل کشش‌های قیمتی پایین تقاضای واردات و صادرات، اثر کاهش ارزش پول بر تراز پرداخت‌ها، احتمالاً به جای آنکه مثبت باشد، منفی خواهد بود. اگر حاصل جمع این دو کشش، کمتر از واحد باشد، آنگاه به دنبال کاهش ارزش پول، وضعیت تراز تجاری کشور، بدتر خواهد شد. یعنی هنگامی که درصد بیشتر واردات را کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای تشکیل می‌دهند، احتمالاً کشش قیمتی تقاضای واردات، پایین است. بدین ترتیب، فقط زمانی که تقاضای صادرات نسبت به قیمت با کشش باشد، کاهش ارزش پول، موثر خواهد بود. دوم، کاهش ارزش پول، هزینه واردات کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای را افزایش می‌دهد، در نتیجه هزینه سرمایه‌گذاری و تولید داخلی افزایش می‌یابد. به همین جهت، ساختارگرایان به جای راه حل نئوکلاسیکها، سرمایه‌گذاری برای جایگزین واردات را توصیه می‌کنند. صنعتی شدن، از جایگزینی واردات در تولید کالاهای مصرفی، آغاز و

حمایت از تولید ملی در تجربه اقتصادهای آمریکای لاتین: ... ۵

به تولید کالاهای واسطه‌ای و سرانجام کالاهای سرمایه‌ای منتهی می‌شود. (هانت، ۱۳۷۶، صص ۱۳۶-۱۶۶)

### ۳. چالش‌های اجرای سیاست‌های ساختاری در آمریکای لاتین

با اجرای سیاست‌های ساختارگرایی در آمریکای لاتین طی سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۸۰، مشکلات و چالش‌هایی بروز کرد. مهمترین چالش‌های اجرای سیاست‌های ساختاری در کشورهای آمریکای لاتین عبارتند از:

اول، هر چند صنعتی شدن با حمایت دولت، در بالابردن سهم تولید صنعتی در محصول ملی کشورهای آمریکای لاتین موفق بود، اما مانع بهره‌مندی از صرفه‌های مقیاس تولید و ادغام منطقه‌ای از طریق گسترش تولید برای بازار منطقه به جای بازار ملی بود و با تبعیض علیه توسعه صادرات، مانع رونق تجارت منطقه‌ای شد.

دوم، جانشینی واردات به خاطر ایجاد شرایط انحصاری در بازار داخلی برای محصولات صنعتی، در تورم آمریکای لاتین نقش داشت.

سوم، جایگزینی واردات منجر به حمایت از شرکتهای چندملیتی شد که شعبه‌های آنان پشت دیوارهای تعرفه در آمریکای لاتین فعالیت می‌کرد.

چهارم، سیاست‌های ساختارگرایان با سیاست‌های نامناسب اقتصاد کلان مانند نرخ ارز بیش از حد ارزشگذاری شده، بحران موازنه پرداختها و تورم همراه بود.

پنجم، صنایع حمایت شده در آمریکای لاتین، پشت دیوار تعرفه، در رانت جوئی تبحر پیدا کردند، به جای آنکه بهره‌وری و فناوری آنان افزایش یابد. سطح حمایت برای صنایع بالغ در آمریکای لاتین نیز کاهش نیافت.

ششم، جایگزینی واردات و حمایت‌های دولتی از تولید داخلی، علایم قیمتی را مختل کرد. با نرخ ارز بیش از حد ارزشگذاری شده، صادرکنندگان مجازات شدند و واردکنندگان مواد اولیه و تجهیزات صنعتی منتفع گردیدند.

هفتم، آمریکای لاتین، حمایت شده‌ترین منطقه در جهان بود که باعث شد صنایع ناکارآمد به وجود آید.

هشتم، افول نفوذ ساختارگرایان با تردیدهای خود اکلاک در اواخر دهه ۱۹۵۰ شروع شد وقتی این نهاد ذکر کرد که جایگزینی واردات کار نمی‌کند آنگونه که پیش‌بینی می‌شد. حتی الزامات واردات برای صنعتی شدن در اقتصادهای آمریکای لاتین سریع‌تر از

محصول ملی گسترش یافت. از این رو باعث شد آنها بیشتر وابسته به بازارهای بین المللی شوند. (لاو، ۲۰۰۵، صص ۱۰۷-۱۰۳)

نهم، در ابزارهای سیاستی ساختارگرایان، معافیت مالیاتی سرمایه گذاری، پرداخت اعتبارات ارزان، نرخ ارز پایین جهت پایین نگاه داشتن هزینه واردات سرمایه ای، صدور مجوز سرمایه گذاری و ارز، اعمال نرخ تعرفه ها بر اساس صلاحدید و سهمیه بندی واردات، از آن جهت نقد شده است که در قیمت های نسبی اختلال ایجاد می کنند و در نتیجه به انحراف در انتخاب فنون تولید، تخصیص بین بخشی منابع و الگوی سرمایه گذاری در صنعت منجر می شود.

دهم، مداخله دولت در تخصیص منابع، به افزایش هزینه های تولید، فساد، عدم کارایی و تأخیر در تخصیص منابع، می انجامد. دو نوع اختلال در تخصیص بین بخشی منابع شامل اولاً: از بین بردن انگیزه سرمایه گذاری در کشاورزی در اثر افزایش مصنوعی میزان سود صنعت و تغییر رابطه مبادله به ضرر بخش کشاورزی که از تولید پر هزینه کالاهای جایگزین واردات در صنعت ناشی می شود. ثانیاً: نبود انگیزه لازم برای صادرات بدلیل پایین بودن نرخ ارز.

ساختارگرایی، به دلایل یادشده با انتقادهای زیادی مواجه گردید که منجر به زوال ساختارگرایی در اواخر دهه ۱۹۷۰ در آمریکای لاتین گردید. (هانت، ۱۳۷۶، صص ۱۶۷-۱۷۰)

#### ۴. سیاست‌های نئولیبرال در آمریکای لاتین و چالش‌های آن (۱۹۸۰-۱۹۹۰)

مشکلات و چالش‌های سیاست‌های ساختارگرایی، منجر به افول ساختارگرایی در اواخر دهه ۱۹۷۰ و ظهور سیاست‌های نئولیبرال در سال ۱۹۸۰ در آمریکای لاتین گردید. در دهه ۱۹۸۰ سیاست‌های نئولیبرال موسوم به اجماع واشنگتنی و تعدیل اقتصادی، در اقتصادهای آمریکای لاتین اجرا شد.

در سال ۱۹۸۲ بحران بدهی خارجی در کشورهای آمریکای لاتین به وجود آمد. کشورهای بدهکار آمریکای لاتین برای دسترسی به منابع مالی جدید و برنامه ریزی برای بازپرداخت بدهی و تخفیف اثر بی ثبات کننده داخلی این کسری ها، با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی مذاکره کردند. این موسسات، اعطای اعتبار جدید را مشروط به اجرای سیاست‌های نئولیبرال و یا به اصطلاح سیاست‌های تعدیل اقتصادی کردند. (Sunkel and Zuleta، ۱۹۹۰، صص ۳۵)

حمایت از تولید ملی در تجربه اقتصادهای امریکای لاتین: ... ۷

سیاستهای نئولیبرال برای امریکای لاتین عبارت بودند از: اول، توسعه صادرات از طریق حفظ نرخ ارز رقابتی و اجتناب از حمایت بیش از حد از واردات.

دوم، برقراری نرخ بهره واقعی مثبت برای افزایش پس انداز و تخصیص آن به سرمایه گذاری و کاهش کسری بودجه دولت.

سوم، خصوصی سازی شرکتهای دولتی و مقررات زدایی از بازارها. چهارم، کسب حمایت بین المللی به ویژه ایالات متحده و کشورهای صنعتی و آزاد سازی تجاری. زیرا گفته می شد که برای موفقیت سیاستهای تعدیل اقتصادی در امریکای لاتین، حمایت خارجی، نقش حیاتی دارد.

از نظر نئولیبرالها این سیاستها، مشوق رشد اقتصادی و توسعه صادرات است و منابع مالی برای بازپرداخت بدهی امریکای لاتین را فراهم می کند. (Balassa، ۱۹۸۶، صص ۱۴-۱۶ و Michalopoulos، ۱۹۸۷، صص ۷-۹ و Selowsky، ۱۹۸۹، صص ۲۲-۲۴)

نتیجه اجرای سیاستهای نئولیبرال، گسترش فقر و نابرابری و عدم تعادلها و کاهش رشد تولید ملی در امریکای لاتین بود. شورش های مردمی علیه سیاستهای نئولیبرال طی دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ باعث شد دولت ها، برنامه های کاهش فقر را اجرا کنند و سیاستهای تعدیل اقتصادی را تغییر دهند. سند "اجماع بوینس آیرس" در سال ۱۹۹۷، از نئولیبرالیسم به شدت انتقاد می کند. سند اجماع بوینس آیرس بر نیاز به یک دولت قوی تاکید می کند که مکمل بازار عمل کند. در اجماع بوینس آیرس، فقر چند بعدی (فراتر از فقر درآمدی) و فقدان فرصت های اساسی برای توسعه (آموزشی و اجتماعی و...) مطرح شده است. (Quandt، ۲۰۱۰، صص ۱-۵) اجرای سیاستهای نئولیبرال در امریکای لاتین بعد از سال ۱۹۸۰ نتایج ضعیف تری از نتایج دوره ساختاری (۱۹۴۸-۱۹۸۰) در زمینه رشد اقتصادی و سطح زندگی ایجاد کرد.

فقر و نابرابری: در دهه ۱۹۸۰ و نیمه اول دهه ۱۹۹۰، توزیع درآمد در امریکای لاتین، بسیار متمرکز بود که باعث شد منطقه امریکای لاتین یکی از نابرابرترین مناطق جهان شود. در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ حدود ۴۰ درصد خانوارها در منطقه امریکای لاتین، زیر

خط فقر زندگی می کردند. (جدول ۱) (Ramos، ۱۹۹۶، ص ۱۴۲)

جدول ۱. فقر در منطقه آمریکای لاتین در دهه ۱۹۸۰ (درصد خانوارهای فقیر)

منطقه/کشور	سال	مناطق شهری	مناطق روستایی	سطح ملی
آمریکای لاتین	۱۹۸۰	۲۵	۵۴	۳۵
	۱۹۹۰	۳۴	۵۳	۳۹
آرژانتین	۱۹۸۰	۷	۱۶	۹
	۱۹۹۰	۱۹	-	-
برزیل	۱۹۷۹	۳۰	۶۲	۳۹
	۱۹۹۰	۳۹	۵۶	۴۳
کلمبیا	۱۹۸۰	۳۶	۴۵	۳۹
	۱۹۹۰	۳۵	-	-
کاستاریکا	۱۹۸۱	۱۶	۲۸	۲۲
	۱۹۹۰	۲۲	۲۵	۲۴
شیلی	۱۹۸۰	۳۲	۴۱	۳۳
	۱۹۹۰	۳۴	۳۶	۳۵
مکزیک	۱۹۷۷	-	-	۳۲
	۱۹۸۴	۲۳	۴۳	۳۰
پرو	۱۹۷۹	۳۵	۶۵	۴۶
	۱۹۸۵-۱۹۸۶	۴۵	۶۴	۵۲
اروگوئه	۱۹۸۱	۹	۲۱	۱۱
	۱۹۸۹	۱۰	۲۳	۱۵
ونزوئلا	۱۹۸۱	۱۸	۳۵	۲۲
	۱۹۹۰	۳۳	۳۸	۳۴

Source: Ramos, (1996), "Poverty and inequality in Latin America: A Neo-structural perspective", p.142

دلیل وجود تعداد زیاد خانوارهای فقیر این بود که درآمد در آمریکای لاتین بسیار متمرکز بود. به عنوان مثال نه تنها پایین‌ترین چهل درصد خانوارها در منطقه تنها پانزده



حمایت از تولید ملی در تجربه اقتصادهای آمریکای لاتین: ... ۹

درصد درآمد ملی را دریافت می کردند، بلکه فقیرترین بیست درصد خانوارها، کمتر از پنج درصد درآمد ملی را دریافت می کردند. از نظر توزیع درآمد، در دهه ۱۹۸۰ که سیاستهای نتولیبرال اجرا شد، درآمد نسبی بالاترین بیست درصد ثروتمند در آمریکای لاتین به طور متوسط دوازده برابر بیشتر از درآمد بیست درصد پایین ترین بود. (جدول ۲) (راموس، ۱۹۹۶، ص ۱۴۳)

جدول ۲: توزیع درآمد در آمریکای لاتین (سهم از درآمد ملی)

سهم درآمد کشور	۲۰ درصد فقیرترین	۴۰ درصد فقیرترین	۲۰ درصد ثروتمندترین	درآمد ۲۰ درصد ثروتمندترین تقسیم بر درآمد ۲۰ درصد فقیرترین (برابر)
بولیوی (۱۹۹۰-۱۹۹۱)	۵,۶	۱۴,۱	۴۸,۲	۹
برزیل (۱۹۸۹)	۲,۱	۷	۵۱,۳	۲۴
شیلی (۱۹۹۴)	۴,۶	۱۳,۱	۵۶,۱	۱۳
کلمبیا (۱۹۹۱)	۳,۶	۱۱,۲	۵۵,۸	۱۶
کاستاریکا (۱۹۸۹)	۴	۱۳,۱	۵۰,۸	۱۳
مکزیک (۱۹۸۴)	۴,۱	۱۱,۹	۵۵,۹	۱۴
پاناما (۱۹۸۹)	۲	۸,۳	۵۹,۸	۳۰
پرو (۱۹۸۵-۱۹۸۶)	۴,۹	۱۴,۱	۵۱,۴	۱۱
ونزوئلا	۴,۸	۱۴,۳	۴۹,۵	۱۰

Source: Ramos, (1996), "Poverty and inequality in Latin America: A Neo-structural perspective", p.143

هر چند فقر و نابرابری در آمریکای لاتین طی دهه ۱۹۸۰ متأثر از عوامل ساختاری مانند توزیع نابرابر سرمایه انسانی، زمین و معادن است ولی اجرای سیاستهای نتولیبرال در آمریکای لاتین، فقر و توزیع نابرابر درآمد را تشدید کرد. (Ramos, ۱۹۹۶، صص ۱۴۱-۱۵۷)

بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین در اجرای سیاست های تعدیل اقتصادی، تجربه تلخی داشتند. سیاست های تعدیل اقتصادی، تعدیل بخش خارجی را از طریق تضعیف ارزش پول ملی و تثبیت نرخ تورم از طریق کاهش سراسری مخارج دولت را تجویز می کردند. علاوه بر این، سیاست های بازار گرا و آزاد سازی اقتصادی توصیه می

شد. اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی و تثبیت در آمریکای لاتین، در واقع بدنبال ایجاد مازاد تجاری به منظور بازپرداخت اصل و فرع بدهی خارجی آمریکای لاتین بود که منجر به کاهش بی سابقه سطح فعالیت اقتصادی و سطح زندگی اکثریت مردم آمریکای لاتین گردید. برنامه‌های تثبیت اجرا شده در کشورهایی مانند آرژانتین، برزیل، مکزیک، پرو، و ونزوئلا طی دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰، پیشرفت اقتصادی محدودی را با هزینه‌های اجتماعی و سیاسی بالا ایجاد کرد.

جدول (۳) نشان می‌دهد که رشد تولید ناخالص داخلی سرانه حقیقی در کشورهای آمریکای لاتین در طول سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۹۰، به طور بی سابقه‌ای به طور متوسط ۱۰,۷ درصد کاهش یافته است. کاهش تجمعی تولید ناخالص داخلی واقعی سرانه در آرژانتین ۱۹,۸ درصد، در مکزیک ۱۳,۳ درصد، در پرو ۳۲,۱ درصد و در ونزوئلا ۲۲,۱ درصد کاهش بود. به رغم تحقق رشد ۷,۹ درصد در شیلی طی این دوره، میزان و شدت فقر در شیلی به طور چشمگیری در طول دهه ۱۹۸۰ افزایش یافت. (Ramirez, ۱۹۹۳، صص ۱۰۱۵-۱۰۱۷) پژوهش انجام شده در مورد نتایج اجرای سیاست‌های نئولیبرال در شیلی نشان می‌دهد که به رغم مدعای اقتصاددانان شیکاگو و بهبود برخی شاخصها در کوتاه مدت، اقتصاد شیلی نیز دچار مشکلات ناشی از اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی شد. (Burges, ۱۹۹۷، ص ۷۹)

جدول (۳): رشد تولید ناخالص داخلی سرانه در آمریکای لاتین: ۱۹۸۲-۱۹۹۰ (درصد)

کشور	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶	۱۹۸۷	۱۹۸۸	۱۹۸۹	۱۹۹۰	۱۹۸۲-۱۹۹۰
آرژانتین	-۷,۲	۱,۱	۰,۹	-۵,۹	۴,۴	۰,۵	-۴,۴	-۶,۷	-۲,۵	-۱۹,۸
برزیل	-۱,۶	-۵,۶	۲,۸	۶,۱	۵,۲	۱,۵	-۲,۴	۰,۹	-۷	-۱
کلمبیا	-۱,۱	-۰,۲	۱,۷	۱,۷	۴,۹	۳,۷	۱,۶	۰,۹	۱,۶	۱۴,۸
شیلی	-۱۴,۵	-۲,۲	۴,۳	۰,۷	۳,۶	۳,۷	۵,۳	۶,۷	۰,۳	۷,۹
مکزیک	-۳	-۶,۵	۱,۲	۰,۲	-۶	-۰,۸	-۱,۱	۰,۸	۱,۹	-۱۳,۳
پرو	-۲,۳	-۱۴,۱	۲,۱	-۰,۳	۶,۲	۴,۶	-۱۰,۹	-۱۲,۴	-۵,۹	-۳۲,۱
ونزوئلا	-۴	-۸,۱	-۴,۲	-۱	۳,۱	-۰,۵	۲,۱	-۱۰,۸	۱,۳	-۲۲,۱
آمریکای لاتین	-۳,۵	-۵	۱,۲	۱,۳	۱,۳	۰,۷	-۱,۵	-۱	-۲,۹	-۱۰,۷

Source: Ramirez, (1993), "Stabilization and adjustment in Latin America: A Neo-structuralist perspective", p.1017

مخارج دولت: یکی دیگر از جنبه‌های مضر اجرای سیاست تعدیل و تثبیت اقتصادی در آمریکای لاتین طی دهه ۱۹۸۰ این بود که مخارج دولت برای سلامت و آموزش به

طور قابل ملاحظه ای کاهش یافت که منجر به کاهش سرمایه گذاری در سرمایه انسانی امریکای لاتین گردید و منابع رشد و اشتغال در امریکای لاتین را محدودتر کرد. کاهش سطح فعالیت اقتصادی باعث شد نرخ بیکاری در امریکای لاتین از ۷,۶ درصد در سال ۱۹۸۱ به حدود ۱۱ درصد در سال ۱۹۸۴ افزایش یابد. نرخ بیکاری، طی سالهای ۱۹۸۷-۱۹۸۹ نیز ۸,۴ درصد بود.

بیکاری: بسیاری از بیکاران امریکای لاتین وارد بخش غیر رسمی شدند و مشاغل کم درآمد مانند کار خانگی، فروشندگان خیابانی، پسران واکس کفش زن و تمیزکننده شیشه جلو ماشین، داشتند. گزارش سالانه بانک بین امریکایی توسعه در سال ۱۹۹۰ بر تاثیر فاجعه آمیز سیاستهای نئولیبرال تعدیل اقتصادی بر آسیب پذیرترین اقشار امریکای لاتین تمرکز کرد، یعنی فقرا، جوانان، سالمندان و زنان کارگر. نتیجه آن فقر شدید در منطقه بود، از ۱۱۲ میلیون نفر (۳۵ درصد جمعیت) در سال ۱۹۸۰ به ۱۸۳ میلیون در سال ۱۹۸۹ (۴۴ درصد جمعیت). این روند با بدتر شدن توزیع درآمد و قطبی شدن بیشتر جامعه همراه بود.

سرمایه گذاری: کاهش سطح فعالیت اقتصادی، تاثیر منفی بر سطح تشکیل سرمایه در امریکای لاتین داشت. بسیاری از شرکت های جایگزین واردات در امریکای لاتین به کالاهای سرمایه ای، مواد اولیه و کالاهای واسطه ای وارداتی وابستگی داشتند. کاهش سراسری مخارج دولت، سطح سرمایه گذاری دولت در زیرساخت و صنعت پایه مانند مخارج عمومی برای بزرگراه ها، پل ها، بنادر، فرودگاه ها، آموزش و تامین انرژی را به شدت کاهش داد.

میزان رشد سرمایه گذاری در امریکای لاتین طی سالهای ۱۹۹۰-۱۹۸۹ به طور متوسط ۹,۷ درصد کاهش یافت. نسبت سرمایه گذاری ناخالص به تولید ناخالص داخلی از متوسط ۲۳ درصد طی دهه ۱۹۷۰ به ۱۷,۳ درصد طی دوره ۱۹۸۰-۱۹۹۰ کاهش یافت. میزان سرمایه گذاری آرژانتین از ۲۱,۷ درصد طی دهه ۱۹۷۰ به ۱۶,۱ درصد طی دوره ۱۹۸۰-۱۹۸۹ کاهش یافت. در برزیل میزان سرمایه گذاری از ۲۴,۵ درصد به ۱۷,۹ درصد کاهش یافت؛ در شیلی سرمایه گذاری از ۱۷,۹ درصد به ۱۶,۳ درصد کاهش یافت؛ در مکزیک از ۲۳ درصد به ۱۹,۶ درصد کاهش یافت؛ و ونزوئلا کاهش نزدیک به ۸ درصد طی دوره مورد بررسی را تجربه کرد. افت سرمایه گذاری، با نرخ رشد پایین تولید ناخالص داخلی و نرخ تورم بالا در کشورهای امریکای لاتین همراه بود.

تورم: نرخ تورم در منطقه امریکای لاتین، سالانه بر حسب شاخص قیمت مصرف کننده، از ۶۴,۵ درصد در سال ۱۹۸۶ به نرخ بی سابقه ۱۱۸,۳ درصد در سال ۱۹۹۰ افزایش یافت. در آرژانتین، نرخ تورم از ۸۱,۹ درصد در سال ۱۹۸۶ به ۱۳۴,۳,۹ درصد در سال

۱۹۹۰ افزایش یافت. در برزیل، قیمت‌ها از ۵۸٫۴ درصد در سال ۱۹۸۶ به ۱۵۸۵٫۲ درصد رسید؛ نرخ تورم در پرو از ۶۲٫۹ درصد در سال ۱۹۸۶ به ۷۶۵۷٫۸ درصد ۱۹۹۰ افزایش یافت. حتی نرخ تورم شیلی از ۱۲/۷ درصد در سال ۱۹۸۸ به بیش از ۲۷٫۳ درصد در سال ۱۹۹۰ افزایش یافت. اجرای سیاست‌های نئولیبرال تعدیل اقتصادی به تورم همراه با رکود مزمن منجر شد. این سیاست‌ها، نه تنها از نظر اجتماعی، بلکه از دیدگاه اقتصادی شکست خورد. شورش‌های خشونت‌آمیز ضد ریاضت اقتصادی در سال ۱۹۸۹ در ونزوئلا ۲۰۰ نفر کشته و بیش از ۱۰۰۰ نفر زخمی داشت و در فوریه ۱۹۹۲ منجر به کودتای نظامی شد. (Ramirez، ۱۹۹۳، صص ۱۰۱۵-۱۰۳۳)

با اجرای سیاست‌های نئولیبرال تعدیل اقتصادی، درآمد سرانه آمریکای لاتین در سراسر دهه ۱۹۸۰، پایین‌تر از دهه ۱۹۷۰ شد و در اغلب کشورهای آمریکای لاتین اثرات نامطلوب اجتماعی و درگیری سیاسی پدید آورد. لذا دهه ۱۹۸۰ که سیاست‌های نئولیبرال تعدیل اقتصادی در آمریکای لاتین اجرا شد را "دهه از دست رفته" (The Lost decade) برای توسعه آمریکای لاتین نامیدند. (Sunkel and Zuleta، ۱۹۹۰، ص ۳۶)

رشد تولید ناخالص داخلی در سال‌های اجرای سیاست جایگزینی واردات، چهار و نیم برابر بیش‌تر از سال‌های اجرای سیاست‌های نئولیبرال (۱۹۸۰-۲۰۰۰) بود. (Love، ۲۰۰۵، ص ۱۰۷). رشد درآمد سرانه واقعی در آمریکای لاتین طی دهه ۱۹۸۰ منفی بود. (Love، ۲۰۰۵، ص ۱۲۲)

### ۵. سیاست‌های نئوساختارگرایی در آمریکای لاتین (۱۹۹۰ تا کنون)

سیاست‌های نئوساختارگرایی در پاسخ به نتایج منفی اجرای سیاست‌های نئولیبرال در آمریکای لاتین مطرح شد. نئوساختارگرایی با انتشار کتاب "تغییر الگوهای تولید با برابری اجتماعی" توسط اکلاک ظهور کرد و نئوساختارگرایی جایگزین نئولیبرالیسم در آمریکای لاتین شد. (ECLAC، ۱۹۹۰، صص ۱۹-۳۵) شکست نئولیبرالیسم با ایجاد نارضایتی عمومی گسترده، نشان دهنده افول ایده‌های اقتصادی نئولیبرال در آمریکای لاتین بود. نئوساختارگرایی آمریکای لاتین، سیاست‌های نئولیبرال را به چالش کشید. نئولیبرال‌ها اصرار داشتند که بازار و علایم قیمت، ابزار اساسی برای اصلاح اقتصادهای آمریکای لاتین است. نئوساختارگرایان در مقابل مطرح کردند که هرچند نیروهای بازار برای ایجاد توان رقابت سیستمی جهت رقابت موفقیت‌آمیز در بازارهای جهانی، ضروری است ولی سیاست‌گذاری دولت نیز لازم است. در نظر نئوساختارگرایان، درجه معناداری از برابری در توزیع درآمد برای رشد اقتصادی لازم است. (ECLAC، ۱۹۹۰، ص ۳۵) نئوساختارگرایی با مسایل ناشی از آزادسازی در آمریکای لاتین و غلبه

حمایت از تولید ملی در تجربه اقتصادهای امریکای لاتین: ... ۱۳

بر رشد پایین و بی ثبات، بهره‌وری پایین، توزیع نابرابر درآمد، از طریق سیاست‌های ساختاری فعال در زمینه آموزش، بهداشت، توزیع درآمد و سیاست صنعتی مقابله می‌کند. (Barcena and Prado, ۲۰۱۶، صص ۱۷-۲۰). جدول (۴) مقایسه نظری نئولیبرالیسم و نئوساختاری است.

جدول (۴): مقایسه نظری نئولیبرالیسم با نئوساختارگرایی

نئولیبرالیسم	نئوساختارگرایی
۱	تعدیل اقتصادی، سریع و سودمند است. تعدیل می‌تواند عدم تعادل در اقتصاد ناهمگن ایجاد کند؛ هزینه‌های انتقال، تعادل نهایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.
۲	تحلیل تطبیقی ایستا؛ بدنبال کارایی اقتصاد خردی است، عدم توجه کافی به تأثیر اقتصاد کلان تعدیل اقتصادی بر اشتغال، توزیع درآمد و سرمایه‌گذاری. تحلیل پویا؛ بدنبال کارایی اقتصاد کلان است و اثرات سیاستها بر میزان به کارگیری منابع تولیدی و تشکیل سرمایه انسانی و فیزیکی را در نظر می‌گیرد.
۳	فقط یک عدم تعادل را در هر نقطه از زمان در نظر می‌گیرد که فرض می‌شود نتیجه سیاست‌های بخش عمومی است. وضعیت بهینه پارتو قابل دستیابی دانسته می‌شود. به وجود بسیاری از عدم تعادل‌ها اذعان می‌کند تعدادی از عدم تعادلها، منشاء ساختاری دارند. برای دستیابی به کارایی در شرایط زیر بهینه (دومین بهترین) تلاش می‌شود.
۴	برای تحلیل هر مساله، تنها یک ابزار سیاستی استفاده می‌شود، اگر چه این مانع کاربرد بسته‌های سیاست اقتصادی نمی‌شود. به کارگیری همزمان مجموعه‌ای از سیاست‌ها برای مقابله با مجموعه‌ای از مسایل، با ایجاد اولویت و زمان بندی در سیاست‌ها.
۵	اقتصاد علمی است که صرف نظر از زمینه‌های تاریخی، سیاسی و اقتصادی، پاسخ یکسان به مشکلات مشابه می‌دهد. پاسخ هر مساله ممکن است با توجه به زمان و ساختار نهادی، متفاوت باشد.
۶	آزاد سازی اقتصادی، تمرکز زدایی از قدرت سیاسی را تضمین می‌کند. آزاد سازی گسترده اقتصادی، پیش شرط آزادسازی سیاسی است. مقررات اقتصادی مناسب و بهبود توزیع قدرت، یک دیگر را پشتیبانی می‌کنند. آزادی اقتصادی بیش از حد، منجر به تمرکز میان گروه‌های کوچک می‌شود.
۷	طرفدار بین المللی شدن اقتصادی است و فرض می‌کند روند رو به انقراض دولت-ملت وجود دارد. واحد اصلی تحلیل، میکرو اقتصادی است. واحد اصلی تحلیل، دولت-ملت است. توجه به حداکثر سازی تعمدی (در مقابل خودبخودی) رفاه اجتماعی ملی است.

Source: Ffrench-Davis, Ricardo, "An outline of a neo-structuralist approach", CEPAL Review, No. 36, p. 40

همانطور که از جدول (۵) ملاحظه می‌شود نئولیبرالیسم طرفدار تعدیل اقتصادی است و اثرات آن بر توزیع درآمد، اشتغال و سرمایه‌گذاری را نادیده می‌گیرد و تنها یک عدم

تعادل را در نظر می‌گیرد. تفاوت‌های تاریخی، سیاسی و اقتصادی جامعه‌ها را نادیده می‌گیرد و بدنبال آزادسازی و بین‌المللی شدن اقتصادی است. در مقابل نئوساختارگرایی مخالف تعدیل اقتصادی نئولیبرالی است و اثرات این سیاستها بر سرمایه انسانی و فیزیکی را در نظر می‌گیرد. بر عدم تعادل‌های ساختاری تاکید دارد. طرفدار بسته‌های سیاستی برای مسایل اقتصادی است و آزادسازی بیش از حد را منجر به تمرکز قدرت می‌داند. جدول (۵) به مقایسه توصیه‌های سیاستی نئولیبرالیسم با نئوساختارگرایی می‌پردازد.

جدول (۵): مقایسه توصیه‌های سیاستی نئولیبرالیسم با نئوساختارگرایی

نئولیبرالیسم	نئوساختارگرایی
۱ دولت منفعل و سیاست اقتصادی خنثا.	دولت فعال و سیاست اقتصادی با دخالت‌گزینشی.
۲ عدم دخالت بخش عمومی در تولید؛ هر توزیع مجددی از طریق انتقالات پولی است.	مداخله انتخابی در نظام تولید به منظور ایجاد برابری بیشتر. تولید برای رفع نیازهای اساسی است. برابرسازی فرصت‌ها، فعالیت‌های کاربر.
۳ دولت، تولیدکننده نیست. شرکت‌های دولتی باید خصوصی سازی شود. تاکید بر فعالیت تولیدی توسط بخش خصوصی است.	تکثرگرایی در شکل مالکیت و مدیریت. شرکت‌های دولتی نقش رهبری فعال را در بخش‌های اولویت‌دار ایفا می‌کنند. شرکت‌های دولتی و خصوصی مکمل یکدیگرند.
۴ اتمی بودن عوامل اقتصادی؛ دلسردی از اتحادیه‌ها و انجمن‌های حرفه‌ای.	توسعه نهادهای واسطه‌ای: اتحادیه‌ها، تعاونی‌ها، شوراهای محله، انجمن‌های حرفه‌ای و غیره.
۵ سیستم مالیاتی خنثی، به جز به عنوان مشوق برای افزایش پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی.	برقراری نظام مالیاتی تصاعدی که منابع تولید را تخصیص مجدد می‌دهد.
۶ سیستم مالی آزاد که به طور خودکار، ساختاردهی به عرضه و تقاضا برای کالاها و خدمات را هدایت می‌کند؛ نرخ بهره انعطاف پذیر که آزادانه توسط بازار تعیین می‌شود. استقلال بانک مرکزی از مقامات سیاسی.	تنظیم سیستم مالی به گونه‌ای که در خدمت توسعه تولید باشد. نرخ بهره واقعی تنظیم شده و نرخ بهره ترجیحی برای تولیدکنندگان کوچک و نوپا در نظر گرفته می‌شود. سیاست پولی و سیاست مالی تابع دولت است برای توسعه مولد.
۷ تجارت آزاد؛	ورود گزینشی در اقتصاد جهانی؛
الف) گشایش یک جانبه و غیرتبعیضی	الف) رفتار ترجیحی برای کشورهای مشارکت‌کننده در

<p>فرایند ادغام و تجارت مذاکره شده با کشورهای مورد نظر. (ب) تعرفه موثر؛ استفاده از مکانیسم های غیرتعرفه ای در پاسخ به بی ثباتی خارجی، به عنوان وسیله ای برای هدایت خریدهای دولت و تنظیم معاملات میان شرکت های فرعی شرکت های فرا ملیتی. (ج) یارانه های جبران کننده؛ مذاکره با دولت های دیگر و شرکت های فراملیتی به منظور دسترسی بیشتر به بازارهای خارجی.</p>	<p>اقتصاد به روی تمام جهان، بدون در نظر گرفتن روندهای غالب در بازارهای بین المللی. کشور کوچک، توانایی تأثیرگذاری بر محیط خارجی را ندارد. (ب) تعرفه اسمی پایین و یکنواخت، با هدف پایین آوردن آن به نزدیک صفر در حد امکان. حذف مکانیسم های غیرتعرفه ای. (ج) توسعه صادرات به وسیله نرخ ارز و آزاد سازی واردات؛ تنوع محصولات و بازارها، نتیجه تجارت آزاد است.</p>
<p>نرخ ارز واقعی تنظیم شده: واحد یا دوگانه، بسته به تفاوت میان تجارت کالاها و خدمات و جابجایی سرمایه؛ رژیم نرخ ارز خزننده یا برنامه ریزی شده با تعدیل های کوچک.</p>	<p>۸ نرخ ارز واحد: نرخ آزاد یا نرخ ثابت. دولت نمی تواند نرخ ارز واقعی بازار را تغییر دهد، به جز در کوتاه مدت.</p>
<p>برای جلوگیری از عدم تعادل، انتقال سرمایه باید کنترل شود؛ سرمایه باید برای جبران نوسانات رابطه مبادله و تکمیل پس انداز داخلی هدایت شود؛ سرمایه گذاری خارجی باید به صورت گزینشی و با توجه به سیاست فناوری و دسترسی به بازارهای خارجی پذیرفته شود.</p>	<p>۹ انتقال سرمایه (چه اعتبار و چه سرمایه گذاری خارجی) نباید کنترل شود و تخصیص آنها باید توسط بازار تعیین شود؛ سرمایه گذاری خارجی باید بدون محدودیت، آزادانه با کارآفرینان ملی، رقابت کند.</p>
<p>مزیت نسبی، محدود نیست. در بخش هایی که مزیت نسبی قابل حصول است، توسعه ملی بر اساس تلاش برای کسب مزیت های نسبی جدید به صورت گزینشی است.</p>	<p>۱۰ مزیت نسبی قابل شناسایی در بازار آزاد است. هیچ بخش تولیدی، دارای اولویت ویژه نیست.</p>

Source: French-Davis, Ricardo, "An outline of a neo-structuralist approach", CEPAL Review, No.36, pp.41-42

توصیه های سیاستی ده گانه نئولیبرالیسم بر اساس آزادسازی اقتصادی است و تعدیل اقتصادی نئولیبرالیسم بر اساس سیاست های کاهش تقاضا متمرکز است. نئوساختارگرایی بر ترکیب متوازنی از کاهش تقاضای کل با سیاست های تخصیص مجدد تأکید می کند. در توصیه های سیاستی ده گانه نئوساختارگرایان، تنگناهای ساختاری اقتصاد، مد نظر است. کاهش تقاضای کل در موارد خاص یعنی

مخارج برای کالاهای خارجی دنبال می‌شود، در حالی که تقاضای موثر در سطوح متناسب با ظرفیت موجود تولید، حفظ شود. تشکیل سرمایه تقویت می‌شود. برای کاهش تقاضای کل، جزء آن یعنی مصرف کالاهای غیرضروری، کاهش داده می‌شود. نئولیبرالیسم، ایمان زیادی به کارایی بخش خصوصی دارد و به دولت، بی‌اعتماد است. در مقابل، نئوساختارگرایی برای دولت، نقش فعال قایل است و مداخلات گزینشی دولت در اقتصاد را لازم می‌داند. (Ffrench-Davis، ۱۹۹۸، صص ۳۷-۴۴)

نئوساختارگرایی آمریکای لاتین، توان رقابت بین‌المللی و انسجام اجتماعی را مطرح می‌کند. نئوساختارگرایی بدنبال صادرات با ارزش افزوده بالاتر و توان رقابت بین‌المللی بر اساس افزایش بهره‌وری و نوآوری است. از دیدگاه نئوساختارگرایی اگر آمریکای لاتین بخواهد مزایای اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی جهانی شدن را به دست آورد، باید صادرات مبتنی بر منابع طبیعی با سطوح پایین فراوری و تولید شده توسط کارگران با دستمزد پایین را رها کند. فقر، نابرابری، و نرخ پایین رشد اقتصادی در آمریکای می‌تواند با سیاست‌های تحول‌ساختار اقتصاد، بهبود یابد، ورود پویا به بازارهای جهانی تضمین شود و رشد اقتصادی و برابری اجتماعی یکدیگر را تقویت کنند. در نظر نئوساختارگرایان نیروهای بازار، باید با شکل‌های غیربازاری هماهنگی تکمیل شوند. سیاست‌های اقتصادی باید با توجه به نقش نهادها، فرهنگ، سرمایه اجتماعی و هماهنگی اقتصادی، تنظیم شود. در نئوساختارگرایی، اشکال جدیدی از هماهنگی اجتماعی فراتر از نیروهای بازار مطرح می‌شود. از دیدگاه نئوساختارگرایان بدون سیاست‌های فعال توسعه صادرات، صادرات تمایل به تمرکز بر چند شرکت و چند محصول آسیب‌پذیر در مقابل نوسانات در تقاضای بین‌المللی و وابسته شدن صادرات کشور در صدور مواد خام با سطوح پایین فراوری دارد. نئوساختارگرایان از نوآوری فنی از طریق یارانه هدفمند و محدود و ترویج اتحاد استراتژیک میان بنگاه‌های محلی و فراملیتی و برنامه آموزش نیروی کار و بهبود مهارت‌ها حمایت می‌کنند. در نظر نئوساختارگرایان، طراحی سیاست اجتماعی لازم است و رابطه میان اقتصاد، دولت و جامعه را باید دوباره تعریف کرد. (Leiva، ۲۰۰۸، صص ۱-۲۳)

نئوساختارگرایی، سیاست‌های "توسعه از درون" (Development from within) را مطرح کرد. (Sunkel and Zuleta، ۱۹۹۰، ص ۳۶) نئوساختارگرایی، استراتژی توسعه از درون را مطرح می‌کند که بدنبال ایجاد ساختار مولد، با مشارکت فعال دولت و بخش خصوصی، همراه با برابری اجتماعی است. توسعه از درون از طریق تقویت توان رقابت



می تواند به طور مطلوبی در اقتصاد جهانی نقش آفرینی کند. (Sunkel، ۱۹۹۳، ص ۳۴). مهمترین محورهای نئوساختارگرایی برای امریکای لاتین عبارتند از: اول، تغییر و مدرن سازی الگوهای تولید، از جایگزینی واردات و درون گرایی به ایجاد توان رقابت و توسعه صادرات. دوم، کشورهای امریکای لاتین باید رویکرد شومپیتری برای نوآوری و کارآفرینی را اتخاذ کنند. سوم، رشد تشکیل سرمایه و استفاده از ظرفیت تولیدی؛ امریکای لاتین نیازمند رشد سرمایه گذاری مولد و استفاده کامل از ظرفیت تولیدی نصب شده است، به طوری که ظرفیت خالی تولیدی باقی نماند. چهارم، از دیدگاه نئوساختارگرایان، نقش دولت علاوه بر وظایف اصلی، اصلاح ساختار اقتصادی از طریق تنظیم فرایند توسعه، حفظ انگیزه های اقتصادی و قیمت های نسبی هماهنگ با فرایند توسعه، ارتقای برابری اجتماعی و توان رقابت، توسعه زیرساخت علمی و فناوری و ارتقای کارآمدی دولت است. (Sunkel and Zuleta، ۱۹۹۰، صص ۴۱-۴۶)

نئولیبرالها می گویند که رفع انعطاف ناپذیری ها (regidities) و مقررات زدایی از بازار کار، منجر به افزایش اشتغال، کاهش نابرابری دستمزد و کاهش سطح فقر می شود. نئوساختارگرایان می گویند که از طریق آموزش حرفه ای و سرمایه گذاری در سرمایه انسانی شرایطی برای رقابت در سطح بین المللی از طریق رشد صادرات با افزایش بهره وری و نوآوری تولید فراهم می شود و نه با کاهش هزینه از طریق تضعیف ارزش پول یا دستمزدهای واقعی پایین. نئولیبرالها نیروی سازمان یافته در اتحادیه های کارگری و مقررات بازار کار و حداقل دستمزد برای حمایت از کارگران در بخش غیررسمی را سرزنش می کنند و اینها را مانع رشد اشتغال می دانند. (Leiva، ۲۰۰۶، ص ۳۴۶)

در بعد سیاسی و اجتماعی، فاصله زیادی میان مفاهیم نئولیبرال و نئوساختاری وجود دارد. نئولیبرالها به متغیرهای اجتماعی و قدرت که با سیاستهای اقتصادی تعامل می کند و تغییر استراتژی توسعه را تعیین می کند، توجه ندارند. رویکرد نئولیبرال عوامل سیاسی و اجتماعی مسایل اقتصادی را در نظر نمی گیرد. (Bitar، ۱۹۸۸، ص ۳۴)

کشور ایرلند تجربه موفق در اجرای سیاستهای نئوساختاری داشته است. در ایرلند دو هدف تحول الگوهای تولید با برابری اجتماعی دنبال شد. دو ویژگی اصلی مدل ایرلندی، سیاست صنعتی و سیاست فقرزدا است. دولت ایرلند از طریق اجرای سیاستهای فعال صنعتی، مدیریت اقتصاد کلان پایدار و سیاست اجتماعی فعال برای مشارکت به حاشیه رانده شدگان، شرایط لازم برای بخش خصوصی جهت ارتقای بهره

وری، ظرفیت فناوری و پایه مهارت‌های اقتصاد ایرلند و برای مشارکت فعال در سیاست‌گذاری دولت و سازمان‌های فقرزدا فراهم کرد. سیاست صنعتی فعال دولت ایرلند، نقش اساسی در الگوی تولیدی ایرلند داشت. مسئولان توسعه صنعتی ایرلند در شناسایی بخش‌های در حال ظهور اقتصاد جهانی و جذب شرکت‌های عمده به صنایع ایرلند موفق شدند و اقتصاد صنعتی مدرن را پایه‌گذاری کردند. گسترش آموزش کاربردی و مشارکت اجتماعی، نقش مهمی در موفقیت اقتصادی ایرلند ایفا کرد. (Kirby، ۲۰۰۹، صص ۱۳۲-۱۵۵)

مهمترین سیاست‌های نئوساختارگرایی عبارتست از ایجاد ثبات اقتصاد کلان، پی‌گیری توسعه به مثابه تحول تولید، ایجاد توان رقابت سیستمی، سیاست انسجام اجتماعی و افزایش مشارکت، منطقه‌گرایی باز است. ساختارگرایی درون‌گرایی را تشویق می‌کرد یعنی تولید برای بازار داخلی جهت جایگزینی واردات، اما نئوساختارگرایی، تولید برای صادرات به بازار جهانی را ترغیب می‌کند. (برون‌گرایی). نئوساختارگرایان برای اجرای سیاستها، دولت قوی و کارآمد را لازم می‌دانند و موافق مداخله‌گزینی دولت هستند. (Hamlin، ۲۰۰۹، صص ۸۰-۱۰۱) نئوساختارگرایی از لحاظ تحلیلی بسیار نزدیک به ساختارگرایی باقی مانده است. (Bielschowsky، ۲۰۰۹، صص ۱۷۱). نئوساختارگرایی در دهه ۱۹۹۰ سیاست‌های اقتصاد کلان ضدچرخه تجاری در شرایط بی‌ثباتی مالی ارایه کرده است. (Bielschowsky، ۲۰۰۹، صص ۱۸۱) در نئوساختارگرایی، نوآوری شومپتری در تحول الگوهای تولیدی در نظر گرفته شده است. (Tahsin، ۲۰۱۱، صص ۴)

## ۶. مقایسه رویکردهای ساختارگرایی، نئولیبرالیسم و نئوساختارگرایی در آمریکای لاتین

در این بخش به بررسی تطبیقی سه رویکرد مطرح شده در مقاله می‌پردازیم که از سال ۱۹۴۸ تا کنون در آمریکای لاتین به اجرا درآمده است. ساختارگرایان بدنبال تحول ساختار بودند، در حالی که نولیبرالها بدنبال تعدیل اقتصادی بودند. نئوساختارگرایان بدنبال تحول ساختار تولید همراه با برابری اجتماعی هستند تا از رشد نابرابر اجتناب کنند. ساختارگرایان وظیفه دولت را اصلاح ساختار می‌دانستند، در حالی که نولیبرالها وظیفه دولت را فراهم کردن شرایط برای کارکرد بازار می‌دانند. نئوساختارگرایان نقش دولت را افزایش توان رقابت و ایجاد همبستگی اجتماعی می‌دانند. مهم‌ترین تفاوت‌های سه رویکرد در جدول (۶) ارایه شده است.

جدول (۶) مقایسه رویکرد ساختارگرایی، نئولیبرالیسم، و نئوساختارگرایی در آمریکای لاتین

رویکرد	ساختارگرایی (۱۹۴۸-۱۹۸۰)	نئولیبرالیسم (۱۹۸۰-۱۹۹۰)	نئوساختارگرایی (۱۹۹۰ تا کنون)
شعار	تحول ساختاری	تعدیل ساختاری	تحول تولید همراه با برابری اجتماعی
هدف	مدرنیزاسیون از طریق صنعتی شدن	مدرنیزاسیون از طریق خصوصی سازی	مدرنیزاسیون از طریق بین المللی شدن
توسعه اقتصادی	نیازمند اراده سیاسی و مداخله دولت از طریق فرایند طرح ریزی عقلانی.	نتیجه خودبخود نیروهای بازار و عملیات آزاد قیمتها به عنوان مکانیزم تخصیص منابع.	توسعه فرایند تعدی است که در آن انرژی های سیاسی و اجتماعی برای حمایت از توسعه صادرات و دستیابی به ورود پویا به جریانات اقتصادی جهانی متمرکز شده اند.
عامل اصلی توسعه	دولت	بازار	تحول فنی ناشی از ادغام پویا در اقتصاد جهانی
موانع	میراث روابط تاریخی قدرت و نهادهایی است که کارایی نظام قیمت بین المللی را در بازار بین المللی تضعیف می کند و عدم تقارن مرکز - پیرامون را باز تولید می کند.	سیاستهای داخلی اشتباه که مانع تخصیص بازار می شود: استراتژی های رشد درون گرا، پول بیش از حد ارزش گذاری شده، سیاست های حمایت گرایی، نقش دولت در اقتصاد که ابتکارات خصوصی را خفه می کند.	الگوی ادغام بیرونی: مانع، دستگاه تولیدی است که از طریق نیروی کار ارزان و تضعیف ارزش پول، کششورها را در دام می اندازد، به جای ادغام در اقتصاد بین المللی افزایش بهره وری و نوآوری (External insertion)
نقش دولت	اصلاحات ساختاری که انباشت سرمایه، توسعه	فراهم کردن حداقل شرایط برای کارکرد	ایجاد اجماع سیاسی و اجتماعی برای افزایش

	بخشهای صنعتی اصلی و حمایت از اقتصاد در مقابل نوسانات خارجی را هدایت میکند.	بازار: مالکیت خصوصی ، اجرای قراردادها ، حفظ نظم ، جمع آوری داده ها، شبکه ایمنی محدود	توان رقابت صادرات ( خوشه ها ، مشارکت بخش عمومی - بخش خصوصی )، تسهیل انطباق پذیری و بهبود نیروی کار، ایجاد همبستگی اجتماعی.
درگیری اجتماعی	دولت، فشار گروه های اجتماعی درگیر از لحاظ سیاسی را برای تنظیم متغیرهای اقتصادی جذب می کند.	سرکوب درگیری اجتماعی برای جدا شدن کنشگران اجتماعی جمعی ، اثر فروچکیدن به پایین و یارانه های هدفمند، مشکل درگیری اجتماعی را حل می کند.	کانالیزه کردن یا تبعیت از درگیری اجتماعی با هدف ورود رقابتی در اقتصاد جهانی، پیوند سرمایه اجتماعی با جامعه مدنی برای توسعه صادرات.
نتیجه	اقتصاد، تابع سیاست است.	سیاست، تابع اقتصاد است.	فضای فرهنگی و سیاسی توسط الزامات جهانی شدن شکل می گیرد.

Source: Leiva, Fernando,(2008),”Toward a critique of Latin American Neostructuralism”, Latin American Politics and Society, Vol.50, No.4, pp.4-5

## ۷. نتیجه گیری

پرسش اصلی مقاله آن بود که سه رویکردی که اقتصادهای آمریکای لاتین پس از جنگ جهانی دوم تاکنون برای حمایت و رشد تولید ملی و توسعه اقتصادی دنبال کردند، چه نتایجی داشت. در مباحث مقاله نشان داده شد که ساختارگرایان که بدنبال تحول ساختار اقتصادی بودند، بدلیل مداخله بیش از حد در سازوکار بازار و نتایج نامطلوب جایگزینی واردات، با چالش هایی مواجه شدند. سیاستهای نئولیبرال که بدنبال آن، طی دهه ۱۹۸۰ در آمریکای لاتین اجرا شد نیز فقر و نابرابری و کاهش رشد تولید ملی را بدنبال داشت و به چالش های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی منجر شد و باعث شد دهه ۱۹۸۰ را دهه از دست رفته در توسعه آمریکای لاتین بنامند. ظهور نئوساختارگرایان از سال ۱۹۹۰ به بعد باعث شد تحول ساختاری، احیا شده و با توجه به عواقب

حمایت از تولید ملی در تجربه اقتصادهای امریکای لاتین: ... ۲۱

سیاستهای تعدیل اقتصادی در آمریکای لاتین، تحول تولید همراه با برابری اجتماعی، توان رقابت، منطقه گرایی، انسجام اجتماعی و ثبات اقتصاد کلان در سرلوحه سیاستهای حمایت از تولید ملی و توسعه اقتصادی قرار گیرد. در مجموع رویکرد غالب در اقتصادهای آمریکای لاتین، تحول ساختار اقتصادی با حمایت از تولید ملی برای دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی بوده است.

### کتابنامه

دایانا هانت، (۱۳۷۶)، *نظریه‌های اقتصاد توسعه، تحلیلی از الگوهای رقیب*، ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی.

Balassa, B., G. Bueno, p. Kuczynski and M. Simonsen, (1986), "Toward renewed Economic Growth in Latin America", Washington D.C., Institute for International Economics.

Barcena, Alicia and Antonio Prado, (2016), "Neo-structuralism and heterodox thinking in Latin America and Caribbean in the early twenty-first century", ECLAC publication, May, pp.17-20

Bielschowsky, Ricardo, (2009), "Sixty years of ECLAC: Structuralism and Neo-structuralism", CEPAL Review 97, April, pp.171-189

Bitar, Sergio, (1988), "Neo-Liberalism (Neo-conservatism) versus Neo-Structuralism in Latin America", CEPAL Review, No.34, pp.45-61

Burges, Sean, (1997), "Master in another house: Structuralism and the contemporary Chilean Development Experience", University of West Ontario, Master thesis.

ECLAC, (1990), "Changing production patterns with social Equity", Santiago, Chile, United Nations Publication.

Ffrench-Davis, Ricardo, (1998), "An outline of a neo-structuralist approach", ECLAC, CEPAL Review, No.34, April, pp.37-44

Hamlin, Colin, (2009), "Latin American Neo-structuralism: The Evolution of a paradigmic Synthesis", Saint Mary University, Master thesis.

Kirby, Peadar, (2009), "Neo-structuralism and reforming the Latin American state: Lessons from the Irish case", Economy and Society, Vol.38, No.1, February, pp.132-153

- Leiva, Fernando, (2006),” *Neo-Liberal and Neo-structural perspectives on Labor flexibility ,poverty and inequality: A critical Appraisal*”, New political Economy, Vol.11, No.3, pp.337-356
- Leiva, Fernando, (2008),”*Toward a critique of Latin American Neo-structuralism*”, Latin American Politics and Society, Vol.5, No.4, pp.1-23
- Love, Joseph, (2005),”*The rise and decline of Economic structuralism in Latin America, New Dimentions*”, Latin American Research Review, Vol.40, No.3, pp.100-125
- Michalopoulos, C., (1987),”*World Bank programs for adjustment and Growth*”, Growth oriented Adjustment programs, V. Boldstein and M. Khan (eds.) Washington D.C, IMF and World Bank.
- Quandt, Midge, (2010),”*Neo-structuralism: A makeover for Neo-Liberalism in Latin America*”, in: <http://www.google.co.za/url?url=http://quandt.com/Political%2520Reform%2520in%2520Latin%2520America%2520Today-.pdf&rct=j&frm=1&q=&esrc=s&sa=U&ved=0ahUKEwjwxanvtveAhVBBSwKHQxvBFgQFggRMAA&usg=AOvVaw2CWs3AM5f7XTW4GHHr9mi3> , pp.1-5
- Selowsky, M., (1989),”*Preconditions necessary for the recovery of Latin American’s Growth*”, World Economic Forum, Geneva.
- Sunkel, Osvaldo and Gustavo Zuleta, (1990),”*Neo-structuralism versus Neo-Liberalism in the 1990s*”, CEPAL Review, No.42, pp.35-50
- Sunkel, Osvaldo, (1993),”*Development from within: Toward a Neostructuralist Approach for Latin America*”, L. Rienner Publisher
- Tahsin, Emine, (2011),”*A Case Study of Competitiveness in Latin America: Schumpeterian Approach and Neostructuralist School*”, Paper presented at the the conference on “Competition, Innovation and Rivalary, Boğazici University, Istanbul, 19-21 May.